

## متافیزیک درباره چیست؟ پرسش «وجود [داشتن] چیست؟»

واسیلیس پولیتیس<sup>۱</sup>

ترجمه: محمدمهدی اردبیلی

مقدمه مترجم

متافیزیک ارسطو یکی از مهم‌ترین آثار فلسفی تاریخ، و بی‌شک بزرگ‌ترین متن فلسفی دوران باستان است که برای حدود ۲۰۰۰ سال تاثیرگذارترین و پرارجاع‌ترین متن فلسفی در حوزه فلسفه اروپایی و به‌ویژه فلسفه اسلامی محسوب می‌شود. حتی پس از آن نیز این اثر شگفت، علی‌رغم حملات سنگین دوران رنسانس علیه شیخ ارسطو تا امروز همچنان به عنوان یکی از مهم‌ترین آثار فلسفی به حیات خود ادامه داده است. ارسطو در این اثر، خود را ادامه‌دهنده و در عین حال، ناقد سنت فلسفی پراکنده پیش از خود معرفی می‌کند و فلسفه پیش از خود را کودک می‌داند. شاید بتوان با وام‌گیری از وایتهد ادعا کرد که کل تاریخ نگارش متن فلسفی چیزی نیست جز حاشیه‌ای بر متافیزیک ارسطو. حال پرسش این است که آیا می‌توان در متن بزرگی، مانند متافیزیک که مشتمل است بر ۱۴ کتاب پراکنده و حتی در چگونگی شکل‌گیری آن اجماعی وجود ندارد و نه عنوانش و نه ترتیب فصولش نیز از سوی ارسطو تعیین نشده‌اند، به یک موضوع اصلی و محوری دست یافت و تفسیر کل کتاب را حول آن سامان داد؟

واسیلیس پولیتیس در تفسیرش از متافیزیک بر وجه هستی‌شناسانه این اثر تأکید می‌کند و ایده اصلی و محوری این اثر را پرسش از «وجود» می‌داند. همان‌گونه که هایدگر در مقدمه هستی و زمان می‌نویسد، پرسش از وجود، هرچند به ظاهر پرسشی ساده است و پاسخی روشن دارد که در طول هزاران سال مورد توجه متفکران بوده؛ اما در حقیقت، نه تنها به آن پاسخی داده نشده؛ بلکه عملاً [نیز] حتی طرح درست و اصیل این پرسش، امروز دشوارتر از پیش است. اصلاً مگر «وجود» چیزی است که از چپستی‌اش بتوان سوال کرد؟

هر چپستی‌ای به تفاوت نظر دارد و مؤید کثرت است. ماهیت میز، تفاوتش با صندلی، دیوار، پنجره، درخت، انسان و غیره است. پاسخ به چپستی یک چیز، بر تفاوتش با تمام چیزهای دیگر متمرکز است؛ اما پرسش از «وجود» به قسمی وحدت‌بخش نظر دارد. چیست آنچه در پس تمام موجودات و تفاوت‌ها و ماهیت‌ها مشترک است؟ به همین دلیل پرسش از وجود، به پرسش از موجود بماهو موجود، و به این پرسش بدل می‌شود که «وجود داشتن یا بودن یک چیز چیست؟»

<sup>۱</sup> این متن ترجمه‌ای است از بخش اول مقدمه کتاب زیر:

Politis, Vasilis. 2004. *Routledge Philosophy Guidbook to Aristotle and the Metaphysics*. London and New York: Routledge.

متن زیر برگرفته از بخش نخست مقدمه کتاب شرح متافیزیک ارسطو، اثر واسیلیس پولیتیس است. او در این بخش می‌کوشد تا نشان دهد پرسش «وجود داشتن یک چیز چیست؟» که پرسش محوری و به بیان دقیق‌تر، پروبلماتیک اصلی این اثر است. البته روشن است که فهم تمام‌وکمال موضع تفسیری پولیتیس منوط به مطالعه کل کتاب است و بخش مقدماتی منتخب زیر، تنها مدخلی است کلی و اجمالی برای ورود به بحث.

اثری که اکنون تحت عنوان «متافیزیک» (*ta meta ta phusika*) در اختیار داریم، مجموعه‌ای مشتمل بر چهارده کتاب است که همه یا اکثر آن‌ها توسط ارسطو (322-384 ق.م) نوشته شده‌اند. این کتاب‌ها به آخرین دوره کاری وی تعلق دارند؛ بنابراین متافیزیک جزء متونی است که ارسطو بعد از بنیان نهادن مدرسه فلسفه‌اش (لوکیوم<sup>۲</sup> یا پریپاتوس<sup>۳</sup>) در آتن (در سال 335 ق.م) آن را به نگارش درآورده است. این بدان معناست که — حتی اگر این حقیقت را در نظر آوریم که متافیزیک باید در طول یک دوره زمانی نوشته شده باشد — باز هم ارسطو باید آن را چند سال پس از ترک آکادمی (مدرسه افلاطون در آتن) نوشته باشد؛ زیرا ارسطو در سن هفده سالگی به شاگردی افلاطون درآمد و ابتدا به عنوان شاگرد و سپس به عنوان یک محقق نسبتاً مستقل، حدود بیست سال را در آکادمی سپری کرد. وی پس از مرگ افلاطون آکادمی را ترک گفت.

با این همه، ارسطو متافیزیک را به عنوان اثری واحد به نگارش درنیاورد. حتی کتاب‌های مجزا (یا مجموعه کتاب‌های) موجود در آن نیز ممکن است آثاری ناتمام باشند. تنها پس از مرگ وی و احتمالاً بین 100 تا 200 سال قبل از میلاد بود که این چهارده کتاب، به ترتیبی که اکنون در اختیار ماست، مرتب و منتشر شد. خود عنوان کتاب، یعنی «متافیزیک»، از آن ارسطو نیست؛ بلکه احتمالاً زمانی که آندرونیکوس رودسی<sup>۴</sup> مشغول جمع‌آوری و ویرایش مجموعه آثار ارسطو بود، توسط وی برگزیده شد. وی عنوان مذکور را احتمالاً برای این برگزید که نشان دهد، به زعم وی طبیعتاً متافیزیک [مابعدالطبیعه] باید بعد از اثر دیگر ارسطو (یعنی فیزیک [طبیعیات]) قرار گیرد. می‌توان تصور کرد که به زعم آندرونیکوس این محل، جایگاه طبیعی متافیزیک است؛

زیرا به گمان وی، بحث از تمام اشیاء، و اشیاء تنها تا آنجا که موجودند (یعنی متافیزیک بنا به توصیف ارسطو)، طبعاً پس از بحث از تغییر و اشیاء مادی مطرح می‌شود؛ یعنی بعد از موضوعاتی که ما با آن‌ها مستقیماً از طریق ادراک و تجربه‌ی

<sup>2</sup> Lyceum

<sup>3</sup> Peripatos (مشائی)

<sup>4</sup> Andronicus of Rhodes

حسی] آشنایییم (یعنی فیزیک بنا به توصیف ارسطو). ما در ادامه خواهیم دید که اگر چیز مشترکی در این چهارده کتاب وجود داشته باشد که بتواند گرد آوردن آنها را در یک اثر واحد (یعنی متافیزیک) توجیه کند؛ این عنصر مشترک همانا محوریت یک تحقیق فراگیر و جامع است. این تحقیق، تحقیقی است در باب تمام اشیاء، و اشیاء تنها تا آنجا که موجودند؛ یعنی اشیائی که هستند. در نتیجه شاید عنوان «متافیزیک»، بتواند نشان دهد — البته تنها به نحوی غیرمستقیم، نه به طریقی روشن و بی‌واسطه — که متافیزیک ارسطو درباره چیست. بی‌تردید ما به بدیهی پنداشتن این تصور عادت کرده‌ایم که متافیزیک در باب متافیزیک سخن می‌گوید و ایرادی بر چنین تصویری وارد نیست؛ اما به هر حال خود ارسطو از این اصطلاح (متافیزیک) استفاده نمی‌کند و زمانی که می‌خواهد بگوید که بحث فعلی‌اش درباره چیست، از واژه‌هایی چون «حکمت»<sup>5</sup> (*sophia*)، «فلسفهٔ اولی» (*prōtē philosophia*) و «معرفت اولی» (*prōtē epistēmē*) استفاده می‌کند.

علی‌رغم تمام تفاسیر فوق، متافیزیک در مورد موضوعی واحد سخن می‌گوید و مضمونی واحد در آن حضور دارد؛ یعنی این پرسش که «وجود [داشتن] چیست؟» (*ti to on*)؛ که *to on* یعنی «موجود»، یا «آنچه هست». متافیزیک به دو طریق از پرسش «وجود [داشتن] چیست» سخن می‌گوید. از یک سو، ارسطو این پرسش را طرح کرده و جستجوی طولانی را برای پاسخ به آن بر عهده می‌گیرد و نهایتاً نیز پاسخی به دست می‌دهد. از سوی دیگر، وی همچنین در باب خود پرسش، مطرح شدن‌اش و جستجو کردن پاسخی برای آن می‌اندیشد و حتی به اینکه آیا اصلاً یافتن یک پاسخ برای آن ممکن است یا خیر؟ وی همچنین، چگونگی ممکن بودن متافیزیک را مورد توجه قرار می‌دهد. پس اجازه دهید تا توجه‌مان را به پرسش محوری متافیزیک، معطوف کنیم: «وجود [داشتن] چیست؟»

پرسش «وجود [داشتن] چیست؟»، پیش از هر چیز، درباره وجود [داشتن] است نه درباره اسم «موجود» یا فعل «بودن». این پرسش درباره این است که بودن «یک چیز» چیست؟ نه اینکه اندیشیدن یا سخن گفتن درباره چیزی که آن [چیز] هست، برای ما چیست؟ البته زمانی که ما از چیزی که هست سخن می‌گوییم یا درباره آن می‌اندیشیم، نحوه سخن گفتن یا اندیشیدن ما ممکن است به طرق متعددی برای پاسخ به پرسش «وجود [داشتن] چیست؟» و «بودن یک چیز چیست؟»، حائز اهمیت باشد؛ اما باز هم این پرسش، پرسشی درباره چگونگی اندیشیدن یا سخن گفتن ما — زمانی که درباره چیزی که هست می‌اندیشیم یا سخن می‌گوییم نیست؛ بلکه درباره وجود [داشتن] و بودن یک چیز است.

<sup>5</sup> wisdom

<sup>6</sup> معادل‌های مختلفی برای *being* می‌توان انتخاب کرد، مانند موجود، هستی، وجود، بودن، وجود داشتن و غیره که با توجه به متن همگی ناپسندیده‌اند. نهایتاً تصمیم مترجم بر آن شد که در اینجا و در ازای پرسش 'What is being?' از معادل «وجود [داشتن] چیست؟» استفاده کند تا هر دو وجه معنای موجود و وجود را حفظ نماید و در عین حال لازم است به مخاطب یادآوری شود که مراد از «وجود» در اینجا همان «وجود داشتن موجود» یا «موجود بماهو موجود» است.

پس پرسش مذکور دربارهٔ چیست؟ زمانی که می‌گوییم «موجود چیست؟» و «وجود [داشتن] یک چیز چیست؟»، از چه می‌پرسیم؟ از قرار معلوم به نظر ارسطو ما در این پرسش از موجودات (*onta*)، به عنوان چیزهایی که هستند، می‌پرسیم؛ به بیان دیگر ما از یک موجود از چیزی که هست، از بودن یک چیز، می‌پرسیم؛ اما وی در عین حال ادعا می‌کند که ما پیشاپیش، حتی قبل از مطرح کردن این پرسش، با موجودات آشنا هستیم؛ و به زعم وی، اساساً دربارهٔ چنین چیزهای آشنایی است که می‌توانیم خواستار طرح پرسش مذکور باشیم. در نتیجه وی گمان می‌کند که ما به نحوی پیش‌فلسفی و توسط تجربهٔ عادی مان، با موجودات آشنایییم؛ چرا که موجودات به نحو بی‌واسطه بر ما ظاهر شده و به ما عرضه می‌شوند، آن‌ها تمام اطراف ما را فراگرفته‌اند و جهانی را می‌سازند که در آن ساکن‌ایم. به نظر ارسطو، ما دربارهٔ چنین چیزهای آشنایی است که می‌توانیم بپرسیم «بودن یک چیز چیست؟»: انسان‌ها، گیاهان، حیواناتی که در اطرافمان با آن‌ها مواجه می‌شویم. خورشید، ماه و سایر سیاره‌ها که در آسمان مشاهده می‌کنیم و برای تصور ما از حرکت، مکان و زمان اساسی هستند. حتی کل جهانی که بر ما پدیدار می‌شود، تماماً از این چیزها ساخته شده است. البته به محض اینکه دربارهٔ چنین چیزهایی بپرسیم، «بودن یک چیز چیست؟»، آنگاه می‌توانیم این پرسش را دربارهٔ چیزهایی بپرسیم که مستقیماً بر ما ظاهر یا عرضه نشده‌اند؛ بلکه ما بر اساس دلایلی دیگر به وجودشان باور داریم؛ اما [پرداختن به این موجودات] گام دوم است و ما باید از موجوداتی آغاز کنیم که از پیش با آن‌ها آشنایی داریم.

اما ذکر این نکته حائز اهمیت است که زمانی که ارسطو می‌پرسد «وجود [داشتن] چیست؟»، قصدش فهم این پرسش به شیوه‌ای خاص است؛ زیرا آنگونه که ما می‌فهمیم، پرسش اولیه این نیست که «آنجا چیست؟»؛ بلکه این پرسش که «بودن یک چیز چیست؟» و رای تمام پرسش‌ها قرار دارد. پرسش «آنجا چیست؟»، به دنبال یک توصیف جامع و کامل است از آنچه آنجاست؛ می‌توان گفت این پرسش به دنبال *متلد* موجود است؛ اما پرسش «بودن یک چیز چیست؟» به دنبال هرچیزی است که هست، به دنبال آنچه بودن آن چیز است. این پرسش به دنبال یافتن تبیینی است که چرا چیزی که هست، هست؛ یا به علت چیست که آنچه هست، هست؟ می‌توان گفت که این پرسش به دنبال *ذات* موجود و به دنبال توضیحی تبیین‌کننده از ذات موجود [از آن حیث که وجود دارد] است. ارسطو (به عنوان مثال، در ابتدای کتاب چهارم) می‌نویسد که خواستار تحقیق در باب «موجود بماهو موجود»<sup>7</sup> است؛ این سخن بدان معناست که وی خواستار تحقیق در باب موجودات است و آن‌ها را صرفاً تا آنجا مورد تحقیق قرار می‌دهد که موجود هستند؛ یعنی اشیائی که هستند و این دقیقاً تحقیق در باب بودن یک چیز — ذات موجود — است؛ بنابراین همانگونه که ارسطو درمی‌یابد، متافیزیک نه جستجو برای یافتن توصیفی کامل و جامع از آنچه وجود دارد؛ بلکه بیش از همه، جستجو برای تبیین این امر است که چرا چیزی که هست، هست؛ یا آنچه هست، به چه علت هست؟

<sup>7</sup> being qua being

ارسطو از همان ابتدای متافیزیک (کتاب اول، فصل دوم)، متافیزیک، یا آنچه او در این مرحله «حکمت» (*sophia*) می‌نامد (همچون جستجو برای تبیین و مبادی<sup>۸</sup> *aitai* که می‌توان همچنین آن را به «علل» ترجمه کرد) و دانش علل [*epistēmē*]، یعنی دانش نسبت به اینکه چرا چیزی که هست، هست؟) را تعریف و مشخص می‌کند. این نوع از دانش را می‌توان «دانش علمی»<sup>۹</sup> و «علم»<sup>۱۰</sup> نامید. ارسطو مکرراً از متافیزیک در مقام جستجو برای یافتن چنین دانشی (*epistēmē*) سخن می‌گوید. به ویژه، وی می‌گوید که متافیزیک بنیادی‌ترین علوم است (*prōtē epistēmē*)، نک. VI. 1. 1026<sup>a</sup>29، چرا که در جستجوی بنیادی‌ترین علل است. وی این علل را «علل اولیه» یا «اصول نخستین» (*prōtai archai prōtai aitiai*) می‌نامد و ادعا می‌کند که این‌ها علل هر موجودی (*panta*) و هر آن چیزی که وجود دارد، هستند. در عین حال وی گمان می‌کند که چنین علل بنیادین و کلی‌ای، دقیقاً علل بودن یک چیز — هر چیزی — هستند.

ما رفته‌رفته با پرسش اصلی متافیزیک (بودن یک چیز — هر چیزی — چیست؟) آشنا تر خواهیم شد؛ اما تأکید بر این نکته لازم است که ارسطو از ابتدا یافتن پاسخ برای این پرسش را با جستجو برای کسب دانش علل (*epistēmē*) (یعنی دانش نسبت به اینکه چرا اشیاء چگونه هستند که هستند؟) همراه کرده بود. در نتیجه پرسش اصلی متافیزیک را می‌توان اینگونه نیز صورت‌بندی کرد که «چرا موجودات موجودند یا اشیائی که هستند، هستند؟ البته پرسش مذکور نباید با این پرسش خلط شود که «چرا موجودات، اشیائی هستند که هستند؟» به طور کلی، ما نباید پرسش‌های نوع نخست (یعنی «چرا اشیائی که هستند، الف هستند؟») را با پرسش‌های نوع دوم (یعنی «چرا اشیائی که الف هستند، الف هستند؟») خلط نمائیم. پرسش اصلی و بنیادین متافیزیک («بودن یک چیز — هر چیزی — چیست؟») با پرسش‌های نوع دوم، هم‌بسته است نه نوع اول.

در نهایت، لازم به ذکر است که ارسطو گمان نمی‌کند این پرسش اصلی متافیزیک (یعنی «وجود [داشتن] چیست؟») ابداع خود او باشد؛ بلکه برعکس، وی در قطعۀ مهمی در میانۀ متافیزیک تأکید می‌کند که این پرسش، پرسشی به قدمت درختان است که هیچ‌گاه از اینکه موضوعی باشد که «مورد جستجو قرار گیرد» (*to zētoumenon*) یا «منشاء سرگردانی» (*to aporoumenon*) باشد، دست نمی‌کشد:

در حقیقت، آنچه که همواره، هم اکنون و هم از زمان‌های بسیار دور، مورد جستجو و منشاء سرگردانی است، یعنی این پرسش که «وجود [داشتن] موجود چیست؟»

<sup>8</sup> explanation: این اصطلاح در زبان فارسی عمدتاً به تبیین، توجیه و تحلیل برگردانده می‌شود؛ اما به دلیل ارتباط با اسم جمع *aitai* در زبان یونانی و بنا به بدیل ارائه‌شده از سوی نگارنده، در ترجمۀ فارسی بسته به محتوای مطلب، این اصطلاح به «علت» برگردانده شده است و همچنین بعضاً به همان تبیین ترجمه شده است. این نکته در حالت صفت آن (Explanatory) نیز لحاظ شده است.

<sup>9</sup> Scientific Knowledge

<sup>10</sup> Science

(4\_VII. 1, 1028<sup>b2</sup>)

از ابتدای متافیزیک (3-10-1) روشن است که به باور ارسطو متفکران پیشین نیز به همان اندازه با تحقیق در باب موجود به طور کلی و عام درگیر بودند (نک. برای مثال به 983<sup>b1</sup>, 3-10-3). در اینجا (3-10-1) او فهرست بسیار متنوعی از متفکران اولیه را ارائه می‌دهد که در این جستجو سهیم بوده‌اند: تالس، آناکسیمانس، امپدوکلس، آناکساگوراس، فیثاغوریان — و بیش از همه — افلاطون که به تازگی وفات یافته بود.

منبع: نشریه علمی-تخصصی فلسفه لوگوس، شماره نخست